حدیث شناسی

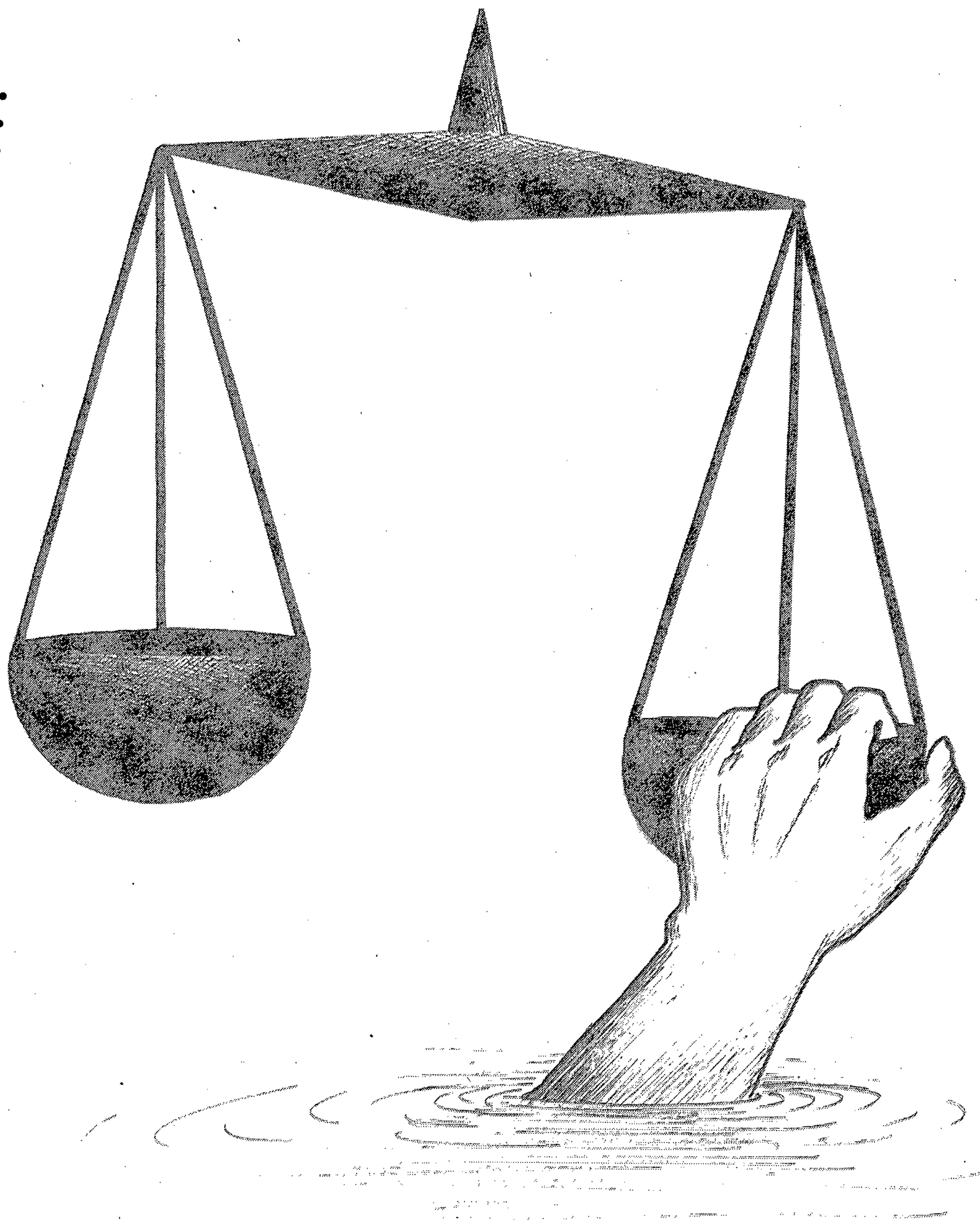

علائم ظهور (۱)

تأملی در روایت‌های

مصطفی صادقی

اشاره

منتظران موعود، پیوسته در انتظار تحقق نشانه‌هایی هستند که در روایات فراوان به عنوان نشانه ظهور مهدی(ع) بیان شده است. به همین جهت در طول تاریخ، تطبیق نشانه‌ها بر افراد و گروههایی صورت گرفته و امروزه رواج بیشتری یافته است. آیا این تطبیق‌ها درست است؟ بین نشانه‌های ظهور و اشراط الساعة چه ارتباطی وجود دارد؟ تا چه اندازه می‌توان به روایات علائم الظهور اعتماد کرد و راویان و منابع آنها چه ویژگی‌هایی دارند؟ آیا امکان بداء در تحقق این نشانه‌ها وجود دارد؟ ندای آسمانی دارای چه خصوصیاتی است؟ این نوشتار در صدد است با نگاهی تازه به روایات علائم، این پرسش‌ها و پرسشهای دیگری را پاسخ گوید.

مقدمه

از مباحث گسترده‌ای که دربارهٔ مهدویت مطرح می‌شود، موضوع علامت‌هایی است که گفته می‌شود پیش از ظهور منجی موعود پدید خواهد آمد. اهمیت این موضوع به اندازه‌ای است که غالباً در مباحث انتظار به آن پرداخته می‌شود و کم‌تر کتابی را می‌توان یافت که به زندگی مهدی(عج) پرداخته باشد ولی بخشی از مطالب خود را ـ به اجمال یا تفصیل ـ به نشانه‌های ظهور اختصاص نداده باشد، حتی کتاب‌های مستقلی در این باره نگارش یافته که تقریباً هدف همهٔ آن‌ها، جمع‌آوری آن نشانه‌ها بوده است و یا نویسندگان آن کتاب‌ها در صدد تبیین، توضیح و بیشتر، توجیه روایات مربوط به آن برآمده‌اند. در این میان تعداد کمی از نویسندگان[1] به تحلیل و بررسی روایات پرداخته و با دیدهٔ نقد به آن‌ها نگریسته‌اند، ولی حتی آنان نیز، این بحث را تکمیل نکرده‌اند و گاه نظرهایشان قابل نقد و بررسی است.

در این جا بر آنیم تا با نگاهی تازه به روایت‌های علایم ظهور، به نکته‌هایی دربارهٔ آن‌ها بپردازیم. البته آن چه دراین جا می‌آید، تنها قسمتی از این مباحث است و بررسی عمیق و تفصیل بیش‌تر، فرصت و جایگاه دیگری می‌طلبد که نگارنده امیدوار است در آینده‌ای نزدیک به آن دست یابد. بنابراین درنوشتار حاضر تنها به مطلب‌های کلی این بحث و ذکر چند نمونه اشاره می‌شود.

ضرورت و هدف بحث

مراجعه به ده‌ها کتابی که در آن از نشانه‌های ظهور، سخن به میان آمده است، نشان می‌دهد که متأسفانه بیش‌تر نویسندگان متأخر، روایت‌های منابع گذشته را تکرار کرده و با آن محققانه و تحلیلی برخورد نکرده‌اند؛ هر کس به فراخور نوشتهٔ خود به چند نشانه اشاره و یکی دو روایت برای نمونه ذکر می‌کند و به مبحث‌هایی مانند این که منظور از سخن معصوم چیست و در چه شرایطی بیان شده، راوی آن از نظر جرح و تعدیل چگونه است یا آن روایت در کتب معتبر نقل شده یا نه، توجهی نشده است. بیش‌تر این کتاب‌ها در صدد قانع کردن موقت مخاطب خود هستند خواننده‌ای که در آن قسمت خاص از کتاب، انتظار بیان نشانه‌ها را دارد. از این رو جای بررسی همه اخبار دربارهٔ یک نشانه، ارتباط آن با دیگر نشانه‌ها، بحث از صحت و سقم روایت‌ها و تحلیل و نقد منابع آن‌ها بسیار خالی است و کتاب‌ها و مقاله‌های اندکی که به این موضوع پرداخته‌اند، کافی به نظر نمی‌رسد و قابل نقد است.

ضرورت دیگر این که امروزه این مطلب که ظهور نزدیک شده، بیش‌تر علایم به وقوع پیوسته و شاهد دولت حقهٔ آل محمد(ص) خواهیم بود، بسیار رواج پیدا کرده و هر کس از نزدیک‌تر بودن ظهور خبر دهد محبوب‌تر است. غافل از این که:

نخست: تعیین وقت (حتی به معنای یک محدوده زمانی تقریبی)، ممنوع است و هیچ یک از معصومین هم این کار را نکرده‌اند[۲]؛

دوم: ادعای نزدیک بودن ظهور، تبعات و زیان‌هایی مانند بدبین شدن عامه مردم نسبت به گفته‌های معصومین، به وجود آوردن انتظار کاذب و سست شدن اعتقاد به آن پس از گذشت زمان را در پی دارد. از مرحوم آیت‌ا لله مرعشی نجفی نقل کرده‌اند:

«از این مطالب (که مثلاً سفیانی دیده شده یا...) نگویید؛ زیرا جوانان بعد از سالیان، وقتی که ظهور حضرت به تأخیر بیفتد، دست از دین برمی دارند و همه را دروغ می پندارند.»[۳]

یکی از مراجع تقلید حاضر هم می‌فرماید:

«باید زمینه را مساعد کنید که اگر غیبت، صد هزار سال هم طول بکشد، عقاید مردم خراب نشود. فردی بود که هر روز می گفت: حضرت می آید و ظهور نزدیک شده است. یک بار گفت: سه ماه دیگر آقا حتماً می آید. سه ماه بعد، گفتیم چه شد؟ گفت: بدا حاصل شد! باید کاری کنیم که ایمان راسخ پیدا کنیم.[۴]»

به نظر می‌رسد این سخنان به اندازه ای گویاست که هدف از این بحث را روشن می کند؛ زیرا موضوع انتظار و ظهور و علایم ارتباط تنگاتنگی با هم دارند، به گونه‌ای که برخی در صدد هستند، نزدیک شدن ظهور را با بیان علایم محقق شده، اثبات کنند.

با آن‌چه گفته شد، هدف از این نوشتار نیز روشن خواهد شد؛ این که اثبات نماییم، حقیقتِ علایم آن گونه که شهرت یافته، نیست، بلکه جای بحث و بررسی بیش‌تری دارد، از میان علایم حتمی، هیچ کدام محقق نشده و علایم دیگر در واقع پیش‌گویی حوادث آینده از سوی امامان معصوم بوده است که با نشانه‌های ظهور قائم آمیخته یا به نفع افراد و گروه‌های مدعی مهدویت ساخته شده است.

● از مرحوم آیت‌الله مرعشی نجفی نقل کرده‌اند: «از این مطالب (که مثلاً سفیانی دیده شده یا...) نگویید؛ زیرا جوانان بعد از سالیان، وقتی که ظهور حضرت به تأخیر بیفتد، دست از دین برمی دارند و همه را دروغ می پندارند.»

روش بحث

لازمهٔ تحقیق در موضوع‌هایی که به اخبار بستگی کامل دارد، بررسی دو جنبهٔ متن و سند آن‌هاست. ممکن است روایتی از نظر متن دارای اشکال‌هایی باشد و در عین حال به افرادی که در سلسله سند آن قرار دارند، اعتماد شود (یعنی ثقه باشند) و یا بر عکس؛ متن گزارش، مشکلی

نداشته باشد ولی در سند آن اشخاصی باشند که نمی‌توان به آنان اعتماد کرد که در هر دو صورت، آن خبر را نخواهیم پذیرفت. این روش در جایی است که روایتی منحصر به فرد (خبر واحد) در موضوعی وجود داشته باشد. حال اگر ده‌ها روایت، یک مضمون را گزارش کنند، دیگر جمود بر سند معنا نخواهد داشت. سیرهٔ علمای گذشته، این گونه بوده است که اگر مضمون حدیثی با قراینی مانند روایت‌های دیگر تأیید می‌شد، دیگر به ضعف سند توجه نمی‌کردند.

در موضوع مهدویت نیز همین روش جاری است؛ چون اگر قرار باشد دقت سندی در آن اعمال شود، بسیاری از روایت‌ها با اشکال روبرو خواهد شد؛ این امر در روایت‌های غیبت و مهدی(ع) که دیگر فِرق شیعه و حتی اهل سنت آن را به طور گسترده‌ای نقل کرده‌اند و گاه افراد معلوم‌الحالی نیز در طریق آن‌ها وجود دارد، نمود بیش‌تری پیدا می‌کند. از طرفی آن چه ما را از اکتفا کردن به صحّت سند، باز می‌دارد، احتمال جعل خبر همراه سلسله سند است.

چنان که این کار از سوی برخی غالیان انجام شده است و به دسّ حدیث شهرت دارد. امام صادق(ع) به هشام بن حکم می‌فرماید:

«حدیثی که موافق کتاب و سنت نیست یا شاهدی برای آن در حدیث‌های گذشته نمی بینید، نپذیرید؛ چون مغیرة بن سعید ـ خداوند اورا لعنت کند ـ در کتاب‌های اصحاب پدرم احادیثی جای داد که او نفرموده بود.»[5]

در روایت دیگری، امام روش مغیرة (غالی معروف) را در چگونگی دسّ حدیث چنین بیان می‌فرماید:

«یاران او در میان یاران پدرم پنهان بودند و کتاب‌های اصحاب پدرم را گرفته، نزد مغیره می‌بردند و او کفر و زندقه را در آن‌ها جاسازی می کرد و به پدرم اسناد می داد. آن گاه یاران او این کتاب‌ها را در میان شیعه رواج می دادند.»[6]

این دو روایت که در رجال کشی ذکر شده ـ با فرض اشکال سندی ـ این مطلب را می‌رساند که برخی افراد سخنانی را به ائمه نسبت داده‌اند که آن بزرگواران نفرموده‌اند. بنابراین احادیث دسّ، حتی در صورت جعلی بودن، مطلب را اثبات خواهد کرد، با توجه به این که گفته می‌شود، گروه‌هایی از غلات دربارهٔ رهبران خود ادعای مهدویت داشته‌اند.[7] به هر حال درموضوع مهدی و ظهور او، علاوه بر توجه به سند روایت‌ها، به متن آن‌ها نیز باید توجه داشت و اگر خبری با روایت‌های دیگر یا قراینی غیر از آن تأیید نشود، به بحث و بررسی بیش‌تری نیاز دارد.

منابع و راویان علایم

روایت‌های مربوط به علایم ظهور، درمنابع گسترده شیعه و سنّی پراکنده است که بیشتر آن‌ها در سه کتاب مربوط به غیبت یعنی: الغیبة نعمانی، کمال‌الدین شیخ صدوق و الغیبة شیخ

طوسی، آمده است. تعدادی از آن‌ها هم در روضهٔ کافی ذکر شده و شیخ مفید(ره) برخی از همان روایت‌ها را در زندگی امام دوازدهم از کتاب ارشاد آورده است. البته پیش از این دوره کتاب‌های فراوانی دربارهٔ دو موضوع غیبت و ملاحم نوشته شده است که به دست ما نرسیده، ولی به نظر می‌رسد روایت‌های آن کتاب‌ها در چند منبع پیش گفته جمع‌آوری شده است. نجاشی و شیخ طوسی در فهرست های خود، در ذیل نام تعدادی از اصحاب ائمه، به نام کتاب‌های آنان دربارهٔ این دو موضوع اشاره می‌کنند که البته نام برخی از واقفه و غالیان و اصحاب دیگر مذهب‌های شیعه در میان آنان به چشم می‌خورد.

در میان اهل سنت، روایت‌های مربوط به نشانه‌های ظهور، در باب‌های ملاحم و فتن یا در کتاب‌هایی به همین نام آمده است. در مسند ابن حنبل و صحاح شش گانه در ذیل این باب به برخی از نشانه‌ها اشاره شده است. البته در این کتاب‌ها چندان اثری از آن چه شیعه در روایت‌های خود آورده است، به چشم نمی‌خورد، ولی کتاب الفتن نعیم بن حماد (م ۲۲۸ هـ.) که به ملاحم و فتن اختصاص دارد، از جمله معدود کتاب‌های اهل سنت است که امروز در دسترس ماست و روایت‌های آن با آن چه در منابع شیعه ذکر شده، شباهت دارد. کتاب دیگر الملاحم ابن المنادی (م ۳۳۶ هـ.) است که حال و هوای آن همانند الفتن ابن حماد است ولی روایت‌هایی در آن وجود دارد که در دیگر منابع نیست.

کتاب دیگری که مطالب آن از منابع اهل سنت گرفته شده، التشریف بالمنن یا ملاحم سیدبن طاووس است. ولی کتاب خود را به چهار بخش تقسیم کرده و سه بخش آن را از کتاب‌های ابن حماد، سلیلی، ابویحیی زکریا و یک بخش آن را از منابع قدیمی‌تر شیعه، جمع‌آوری کرده است. اهمیت کتاب سید، به بخش دوم و سوم است که امروز در دسترس نیست. کتاب عقدالدرر شافعی (قرن هفتم هـ.) و البرهان فی علامات مهدی آخرالزمان از متقی هندی (م ۹۷۵ هـ.) ـ که روایت‌های آن‌ها شباهت زیادی به یکدیگر دارند ـ از مجموعه‌های قبلی مانند الفتن ابن حماد جمع آوری شده است.

راویان این حدیث‌ها بسیار گوناگونند و تلاش برای انتساب دسته‌ای از روایت‌ها به راوی واحد یا دیدگاهی خاص، بی‌نتیجه است. از نظر اتصال این اخبار به معصوم، نکته جالب و قابل بررسی این است که اکثر قریب به اتفاق آن‌ها از امام باقر و امام صادق(ع) نقل می‌شود. حتی برخی روایت‌های اهل سنت نیز به این دو امام می‌رسد. تعداد انگشت شماری از این احادیث به امام هفتم و هشتم و بیش‌تر به رسول خدا(ص) و امیرمؤمنان(ع) منسوب است. بسیاری از روایت‌های علائم الظهور هم از معصوم صادر نشده است که این موضوع در منابع اهل سنت

فراوان[8] و در غیبت شیخ طوسی به تکرار یافت می‌شود.[9]

نشانه های قیامت یا نشانه های ظهور

در بسیاری از منابع اهل سنت و برخی جوامع حدیثی شیعه، نشانه های ظهور مهدی(عج) با علامت‌های نزدیک شدن و برپایی قیامت (اشراط الساعة) آمیخته و برخی نیز که به عنوان علائم ظهور شهرت دارند، نشانهٔ قیامت دانسته شده است. حتی گاهی اصل ظهور مهدی(ع) به عنوان علامت قیامت یاد می‌شود. به طور کلی صاحبان جوامع حدیثی اهل سنت بابی با عنوان «اشراط الساعة» گشوده‌اند و در دوره های متأخر، کتاب‌های مستقلی با همین عنوان عرضه شده است. در کتاب الفتن واشراط الساعة از صحیح مسلم می‌خوانیم:

> عن حذیفة بن اسید الغفاری قالَ: طَلَع النَّبی(ص) عَلَینا و نَحن نتَذاکر فقالَ مَا تَذاکَرون قالوا: نَذکر الساعة قال انّها لَن تَقُوم حتی تَرَونَ قبلَها عشر آیات فَذَکر الدُخان والدجّال والدّابةَ و طلوعَ الشمس من مغربِها و نزولَ عیسی بن مریم(ع) و یأجوجَ و مأجوجَ و ثلاثة خسوف: خَسفٌ بالمشرقِ و خسفٌ بالمغرب و خَسفٌ بجزیرة العرب و آخر ذلک نار تَخرُج من الیَمن تَطردُ الناسَ الی مَحشَرهم[10].
>
> ما در حال گفت‌و گو بودیم که رسول خدا(ص) حاضر شد و فرمود: از چه سخن می گویید؟ گفتیم از قیامت. فرمود: قیامت آشکار نمی شود، مگر این که ده نشانه پیش از آن ببینید: دود، دجّال، جنبنده، طلوع خورشید از سمت مغرب، نزول عیسی(ع)، یأجوج و مأجوج، لرزش زمین در مشرق و مغرب و در جزیرةالعرب و آخرین نشانه آتشی است که از سوی یمن آشکار شود و مردم را به سوی محشر سوق دهد.

این روایت و نمونه‌های آن که علایم ظهور را با نشانه‌های قیامت آمیخته است ـ به فرض صحت ـ به این معناست که پیش از قیامت این حوادث رخ خواهد داد ولی الزاماً به این معنا نیست که بلافاصله پس از آن قیامت روی دهد. روایت‌های دیگری در کتاب‌های اشراط الساعة آمده است که ارتباط مستقیمی با علایم ظهور ندارد. برای نمونه: از رسول خدا(ص) نقل شده است که «قیامت بر پا نمی‌شود تا این‌که مردی از اهل بیت من ظهور کند.»[11] چنان‌که پیداست، مراد رسول خدا(ص) این است که ظهور مهدی(ع) پیش از قیامت حتمی است؛ نه به این معنا که ظهور او نشانه‌ای برای رسیدن قیامت باشد.

در میان اهل سنت، روایت های مربوط به نشانه های ظهور، در باب های ملاحم و فتن یا در کتاب هایی به همین نام آمده است.

آشفتگی و اختلاف متون

مروری بر مجموع روایت‌های علایم، نشان‌دهندهٔ این است که متن آن‌ها با یکدیگر تفاوت زیادی دارد یا مطلب‌هایی در آن‌ها آمده که بعضی درست و برخی نادرست به نظر می‌رسد؛ قسمتی از یک خبر به طور قطع در گذشته اتفاق افتاده و قسمت دیگر آن قابل تردید است. نمونهٔ آن روایتی از امام صادق(ع) است که در آن می‌خوانیم:

بینا رسول الله(ص) ذات یوم فی البقیع حتی اقبل علی(ع) فسأل عن رسول الله(ص) فقیل: انه بالبقیع فاتاه علی(ع) فسلّم علیه فقال اجلس فجلس عن یمینه. ثم جاء جعفر بن ابی طالب فسأل عن رسول الله فقیل له هو بالبقیع فأتاه فسلّم علیه فاجلسه عن یساره. ثم جاء العباس فسأل عن رسول الله فقیل له هو بالبقیع فأتاه فسلّم علیه فاجلسه امامه. ثم التفت رسول الله الی علی(ع) فقال: الا ابشرک، اَلا اخبرک یا علی؟ فقال: بلی یا رسول الله! فقال(ص): کان جبرئیل عندی آنفا و اخبرنی اِن القائم الذی یخرج فی آخر الزمان فیملأ الارض عدلا کما مُلئت ظلماً و جوراً من ذریتک من ولد الحسین(ع). فقال علی(ع): یا رسول الله ما اصابنا خیر قطّ من الله الاّ علی یدیک. ثم التفت رسول الله الی جعفر بن ابی طالب فقال یا جعفر الاّ ابشرک، الا اخبرک؟ قال: بلی یا رسول الله! فقال(ص): کان جبرئیل عندی آنفا فاخبرنی ان الذی یدفعها الی القائم هو من ذریتک اَتَدری من هو؟ قال لا. قال ذاک الذی وجهه کالدینار واسنانه کالمنشار و سیفه کحریق النار یدخل الجبل ذلیلاً و یخرج منه عزیزاً یکتنفه جبرئیل و میکائیل. ثم التفت الی العباس فقال: یا عمّ النبی الا اخبرک بما اخبرنی به جبرئیل؟ فقال بلی یا رسول الله! قال. قال لی جبرئیل ویل لذریتک من ولد العباس فقال یا رسول الله افلا اجتنب النساء؟ فقال له قد فرغ الله مما هو کائن.[۱۲]

روزی رسول خدا در بقیع بود که علی(ع) آمد و سمت راست آن حضرت نشست. سپس جعفر بن ابی طالب وارد شد و طرف چپ پیامبر نشست. عباس هم آمد و مقابل آن حضرت نشست. رسول خدا(ص) به امام علی(ع) فرمود: اکنون جبرئیل نزد من بود و به من خبر داد که قائم که در آخرالزمان می آید و زمین را پس از ظلم و جور، پر از عدل می کند، از ذریهٔ تو و از فرزندان حسین(ع) است. علی(ع) عرض کرد: ای رسول خدا(ص) هر خیری به ما می رسد به دست توست. آن گاه پیامبر به جعفر بن ابی طالب رو کرد و فرمود: اکنون جبرئیل نزد من بود و به من خبر داد آن که پرچم را به قائم می سپرد از فرزندان توست صورت او چون دینار، دندانهایش مانند ارّه و شمشیرش همانند شعلهٔ آتش است. با ذلت وارد جبل می شود و با عزت بیرون می آید. جبرئیل و میکائیل او را همراهی

● ظهور مهدی(ع) پیش از قیامت حتمی است؛ نه به این معنا که ظهور او نشانه‌ای برای رسیدن قیامت باشد.

می کنند. پس از آن رسول اکرم(ص) به عباس فرمود: جبرئیل به من گفت: وای بر ذریه‌تو از فرزندان عباس. عباس گفت آیا از زنان دوری کنم؟ آن حضرت فرمود آن چه باید بشود، شد.

چکیدهٔ مطالب این روایت عبارتند از:

نخست: بشارت به امیرمؤمنان(ع) دربارهٔ این که قائم(عج) از ذریهٔ او و فرزندش امام حسین(ع) است؛

دوم: بشارت به جعفر که یکی از ذریهٔ او پرچم مهدی را حمل می‌کند؛

سوم: این‌که بنی عباس اهل بیت پیامبر را آزار خواهند داد.

مطلب نخست قابل تردید نیست و عبارت های آن هم هیچ مشکلی ندارد و در احادیث فراوان دیگر نیز ـ با اسناد معتبر ـ به آن تصریح شده است. مطلب سوم نیز در تاریخ واقع شده و بنی عباس، فرزندان رسول خدا را بسیار آزار داده، بسیاری از آنان را به شهادت رسانده‌اند. ولی مطلب دوم هم از نظر عبارت و هم از نظر مضمون، قابل پذیرش نیست. اما از جهت عبارت:این‌که پیامبر(ص) به جعفر فرمود: « انّ الذی یدفعها الی القائم من ذریتک»، روشن نیست چه چیزی را به قائم می‌دهد؟ البته در همه کتاب‌ها ضمیر «ها» پرچم معنا می‌شود، ولی به هر حال در متن روایت دلیلی بر درستی آن وجود ندارد. دو اشکال مهم دیگر در این حدیث وجود دارد:

نخست این که حضور جعفر بن ابی‌طالب و عباس بن عبدالمطلب در کنار یکدیگر، آن هم در بقیع نزد رسول خدا بسیار بعید و شاید نادرست باشد؛ چون جعفر تا زمان جنگ خیبر (اوایل سال هفتم هجرت) در حبشه بود و پس از نبرد خیبر نزد رسول خدا آمد و یک سال پس از آن در جنگ موته به شهادت رسید،[۱۳] ولی عباس بن عبدالمطلب تا زمان فتح مکه در آن جا به سر می‌برد[۱۴] و جز در جنگ بدر که به اسارت مسلمانان در آمد،[۱۵] در مدینه حضور نداشته و آن زمان هم به طور قطع جعفر در حبشه بوده است. اشکال دوم این که در روایت، همراهی یکی از ذریهٔ جعفر با قائم مطرح است و اتفاقاً عبدالله‌بن معاویة بن عبدالله‌بن جعفر در آستانهٔ زوال امویان و ظهور عباسیان ـ که بسیاری از مخالفان بنی‌امیه، روایت های ظهور مهدی را به نفع خود تأویل کرده اند ـ قیام کرد و چون درکوفه شکست خورد به خراسان رفت و به دست ابومسلم ـ داعی عباسیان ـ کشته شد. وی پیش از دستگیری مدتی بر شهرهای ایران حکومت کرد و حتی منصور عباسی از عاملان او بود.[۱۶] اکنون با توجه به اشکال هایی که در بالا مطرح شده و به دلایل زیر می‌توان گفت: این بخش از روایت ساختگی است. زیرا:

۱. عبدالله بن معاویه دارای شخصیتی مبهم است و اتهام‌های بسیاری بر او و طرفدارانش وارد کرده‌اند؛ ابوالفرج اصفهانی در دو کتاب مقاتل الطالبین و اغانی، او را فردی لاابالی، مأنوس با افراد

موضوع نداء در منابع اهل سنت هم شبیه احادیث شیعه آمده است.[۲۴] در برخی روایاتِ نداء به آیهٔ «ان نشأ ننزل علیهم من السماء آیة»(شعراء: ۴) استدلال و گویا ندای آسمانی، مصداقی برای این آیه شمرده شده است.[۲۵]

بی دین، آدم‌کش و متهم به زندقه، معرفی می‌کند.[۱۷] اگر به جهت مخالفت همزمان بنی‌امیه و بنی‌عباس با عبدالله، احتمال جعل این اتهام‌ها را هم درست بدانیم، دست کم شاعر بودن، اُنس او با انجمن‌های شاعران و طرفداری‌اش از افراد لاابالی، شخصیت نه چندان مستقیم و محترم وی را نشان می‌دهد؛ پس این که گفته شده: وی به خود دعوت می‌کرد و بیعت می‌گرفت، می‌تواند صحت داشته باشد.

۲. در روایت بالا از قول پیامبر(ص) خواندیم که «این ذریهٔ جعفر با ذلت وارد جبل می‌شود و با عزّت خارج می‌شود.» و این کاملاً با حرکت و قیام عبدالله بن معاویه بن عبدالله‌بن جعفر تطبیق می‌کند. زیرا: او پس از شکست در کوفه به منطقه جبل (جبال)[۱۸] فرار کرد، ولی در آن‌جا، موفقیت‌هایی کسب کرده و حتی به حکومت بخش‌هایی از ایران نایل شد.

۳. صاحبان ملل و نحل می‌گویند: گروهی خود را به عبدالله منسوب کرده و مدعی‌اند که وی مهدی است و ظهور خواهد کرد.[۱۹] این که خود عبدالله چنین ادعایی داشته یا نه، ثابت نیست، ولی همین کافی است که بدانیم؛ عده‌ای پس از او چنین کرده‌اند.

۴. این بخش از روایت منسوب به پیامبر در خبر دیگری یافت نمی‌شود و قرینه‌ای نیز از احادیث دیگر ندارد.

۵. این روایت فقط در غیبت نعمانی آمده و در سند آن ابراهیم بن اسحاق نهاوندی وجود دارد که نجاشی و شیخ او را تضعیف کرده‌اند[۲۰] و افراد دیگری نیز در آن مجهول و مهمل هستند.[۲۱]

با این همه ممکن است گفته شود راوی این مطالب ابان بن عثمان الاحمر البجلی، از زبان امام صادق(ع) می‌باشد و عبدالله بن معاویه با فاصله زیادی پیش از صدور احتمالی این روایت، قیام کرد و کشته شد پس دلیلی بر جعل آن وجود ندارد!

به هر حال احتمال‌های موجود، باعث تردید دربارهٔ بخشی از روایت می‌شود و از این نمونه‌ها در احادیث مربوط به علایم، کم نیست. از این جمله روایت‌هایی است که پنج نشانه برای ظهور معرفی می‌کند، ولی در میان آن‌ها به هلاکت یکی از بنی‌عباس اشاره می شود[۲۲] که اگر برگشت دوبارهٔ بنی‌عباس را نپذیریم، ذکر این مورد در کنار بقیه علایم حتمی، تا اندازه‌ای مشکل ساز خواهد بود.

مگر آن که بگوییم علامت ظهور می‌تواند با فاصلهٔ چند قرن از ظهور واقع شود!

دربارهٔ ندای آسمانی که از نشانه‌های مهم و حتمی ظهور مهدی شمرده می‌شود و احادیث بسیاری دربارهٔ آن وارد شده است، نیز این آشفتگی وجود دارد. از این رو درادامه بحث به بررسی تفصیلی این نشانه می‌پردازیم.

ندای آسمانی

گفته شد که یکی از اشکال‌های روایت‌های علایم ظهور، اختلاف متن این روایت‌ها است، به گونه‌ای که دستیابی به نتیجه‌ای قطعی دربارهٔ علایم را با دشواری مواجه می‌کند. در این جا به بررسی یکی از مهم‌ترین علایم ظهور ـ که تا کنون بررسی جامعی دربارهٔ آن نشده است ـ می‌پردازیم و با نقل همه تعبیرها، به چگونگی جمع میان آن‌ها اشاره می‌کنیم.

یکی از مهم‌ترین علامت‌ها که در شمار نشانه‌های حتمی ذکر شده و نزدیک‌ترین آن‌ها به ظهور به شمار می‌رود، صدایی است که از آسمان شنیده خواهد شد. کمتر روایتی است که از علایم ظهور سخن گفته، ولی به این نشانهٔ مهم اشاره نکرده باشد. فقط در غیبت نعمانی از شصت و هشت روایت باب علایم، سی روایت،[۲۳] دربارهٔ این نشانه سخن می‌گوید و این غیر از روایت‌های دیگر باب‌ها و دیگر کتاب‌های غیبت است. موضوع نداء در منابع اهل سنت هم شبیه احادیث شیعه آمده است.[۲۴] در برخی روایاتِ نداء به آیهٔ «ان نشأ ننزل علیهم من السماء آیة»(شعراء : ۴) استدلال و گویا ندای آسمانی، مصداقی برای این آیه شمرده شده است.[۲۵] از این علامت بیش‌تر به نداء و گاه صوت و گاه صیحه تعبیر شده است. البته در مواردی، فزعه را مرادف آن‌ها گرفته‌اند که به نقد آن خواهیم پرداخت. آن‌چه در اینجا مورد نظر می‌باشد، این است که:

۱. آیا هر سه تعبیر نداء و صوت و صیحه یکی است و آیا فزعه با آن‌ها ارتباطی دارد؟

۲. آیا این نداء ـ چنانکه در برخی روایت‌ها آمده[۲۶] ـ در ماه رمضان است؟

۳. صدا چندتاست و ندا کننده کیست؟

۴. مضمون نداء چیست؟

یکی از مهم‌ترین علامت‌ها که در شمار نشانه‌های حتمی ذکر شده و نزدیک‌ترین آن‌ها به ظهور به شمار می‌رود، صدایی است که از آسمان شنیده خواهد شد.

با توجه به آن‌چه در روش بحث گفته شد و به دلیل کثرت روایت‌های مربوط به نداء در این‌جا از سند آن‌ها بحث نخواهیم کرد، بلکه در صدد هستیم آن‌ها را با یکدیگر مقایسه

کرده آن‌چه را که با مجموع روایت‌ها سازگاری ندارد، رد کنیم.

پاسخ سؤال اول و دوم: از مجموع روایت‌ها، با مراجعه به کتاب‌های لغت استفاده می‌شود که سه واژهٔ نداء، صیحه و صوت مترادفند یا دست کم در این موضوع، در یک معنا به کار رفته‌اند؛ ابن منظور، نداء را به صوت و صوت را به نداء معنا کرده است.[۲۷] همچنین مصدر صیحه (صیاح) را به صوت ترجمه و صیحه را عذاب معنا کرده است.[۲۸] با این حال راغب «صیحه» را «رفع الصوت» (فریاد)، معنا می‌کند[۲۹] که تأیید کنندهٔ سخن ماست. همچنین «صاح به» را «ناداه» معنا کرده و صیحه را «یکبار فریاد زدن» دانسته‌اند. به نظر می‌رسد کاربرد صیحه در قرآن ـ که سیزده بار تکرار شده است ـ الزاماً معادل عذاب نیست. بلکه مقصودِ حق‌تعالی، صدایی است که عذاب الهی را به دنبال دارد یا هشدار به عذاب است. به هر حال حتی اگر مترادف واژه‌های نداء، صوت و صیحه از کتب لغت هم استفاده نشود ـ که البته استفاده می‌شود ـ این امر از حدیث‌های علائم الظهور به خوبی مشهود است. به عنوان مثال: در حدیث نهم باب چهارده غیبت نعمانی، پنج علامت ذکر شده که یکی از آن‌ها «صیحة من السماء» است. در روایت سیزده آن باب «مناد من السماء» آمده است. در روایت شانزدهم، از امام پرسیده شد: آیا صوت همان [صدای] منادی است؟ و امام جواب مثبت داد. دلیل دیگر این که در بیان علایم پنج‌گانهٔ حتمی، گاه نداء، گاه صوت و گاهی صیحه تعبیر شده است.[۳۰] شاید از این که شیخ مفید در شمارش نشانه‌های ظهور تنها به نداء اشاره کرده[۳۱] و از صیحه و صوت ـ با وجود فراوانی آن دو در روایت‌ها ـ سخنی نگفته است، بتوان استفاده کرد که وی نیز هر سه را یک علامت می‌داند.

کلمهٔ «فزعه» که به معنی ترس و وحشت است و در چند خبر بیش‌تر نیامده است، ارتباطی با نداء، صیحه یا صوت ندارد؛ زیرا این کلمه هیچ گاه به معنای نداء یا صدا (صوت) به کار نرفته است. تنها آن‌چه که باعث تصور ترادف آن‌ها می‌شود، برداشت نادرست از صیحه است که پیش‌تر این برداشت (معنای وحشت) را ردّ کرده، گفتیم مراد از صیحه در علایم، همان ندای آسمانی است. به نظر می‌رسد منشأ این اشتباه، شباهتی است که از روایت‌ها دربارهٔ صیحه و فزعه استفاده می‌شود. به عنوان مثال: در برخی نقل‌ها می‌خوانیم: صدا در ماه رمضان خواهد بود.[۳۲] از سویی، فزعه هم در ماه رمضان ذکر شده است.[۳۳] از این رو صیحه و فزعه را یکی تصور کرده‌اند[۳۴]. به ویژه که در روایتی مادهٔ فزع با صیحه جمع شده است.[۳۵] ولی به نظر می‌رسد چنین نیست و فزعه با صیحه و نداء ارتباطی ندارد زیرا:

نخست: معنای آن‌ها با یکدیگر متفاوت است ـ همانگونه که گذشت ـ ؛

دوم: بر اساس روایت‌ها، فزعه در ماه رمضان است، ولی در میان ده‌ها روایتِ نداء، تنها ۴

روایت، وقوع نداء یا صیحه را در این ماه می‌داند[۳۶] و این چهار روایت هم به دلیل وجود برخی اشکالات در متن آن‌ها، چندان قابل اعتماد نیست.[۳۷]

سوم: در چند روایت، سخن از کسوف در ماه رمضان است[۳۸] که به نظر می‌رسد مقصود از فزعه در رمضان همان باشد. چون: بنا به روایات، این کسوف بر خلاف حساب منجمان، بی‌سابقه خواهد بود.[۳۹] از این رو، وحشت (فزع) عمومی را به همراه دارد.

چهارم: در یک حدیث، نداء و فزعه در کنار هم ذکر شده است[۴۰] که نشان می‌دهد نداء با فزعه تفاوت دارد.

پاسخ سؤال سوم؛ از روایت‌های علایم استفاده می‌شود: ندایی که هنگام ظهور به گوش می‌رسد از دو ناحیه است: اول از جبرئیل که مردم را به مهدی(ع) می‌خواند و دوم از شیطان که در مردم تردید ایجاد می‌کند. برخی از این روایت‌ها می‌گوید که ندای جبرئیل از آسمان و ندای ابلیس از سوی زمین بلند می‌شود.[۴۱] از امام صادق(ع) پرسیده شد: چگونه مردم با دیدن عجایبی مانند خسف بیداء و ندای آسمانی باز هم با قائم مبارزه می‌کنند؟ امام فرمود: چون شیطان آنان را رها نمی‌کند و او هم ندایی دارد مانند این که رسول الله را در عقبه[۴۲] ندا کرد.[۴۳] این سخن امام دلیل خوبی بر وجود دو فریاد از سوی دو قطب مخالف الهی و شیطانی است. در روایت‌های دیگری از امام پرسیده‌اند که مردم می‌گویند دو ندا چگونه تشخیص داده می‌شود؟ که این پرسش نیز نشانگر ذهنیت عامه مردم دربارهٔ تعدد نداست.

پرسش چهارم؛ گفته شد که هنگام ظهور، ندایی آسمانی از سوی جبرئیل و ندایی دیگر از سوی شیطان (ابلیس) مردم را دعوت می‌کند. پرسش این است که این دعوت چیست و مضمون دو نداء چه خواهد بود؟ پاسخ این که از روایات بسیاری استفاده می‌شود ندای جبرئیل به منظور معرفی مهدی(ع) به مردم جهان است. مضمون برخی از احادیث این گونه است: «منادی از آسمان نام قائم(ع) را می‌گوید و اهل شرق و غرب آن را می‌شنوند... جبرئیل نام صاحب الامر و نام پدرش را می‌گوید.»[۴۴] و «ندا دهنده‌ای از آسمان می‌گوید فلانی امیر شماست.»[۴۵]

به قرینهٔ دیگر روایت‌ها، پیداست که مقصود از فلان، نام امام عصر است چنان که از امام صادق(ع) نقل شده است:

«به اسم قائم نداء می شود که ای فلان پسرم فلان قیام کن».[۴۶]

به احتمال نزدیک به یقین عدم تصریح امام به اسم مهدی(ع) به جهت همان نهی از تسمیه او در آن زمان بوده است. در جای دیگری از امام پرسیده شد: ندای آسمانی چیست؟ فرمود:

«ندا کننده‌ای است که به نام و نسب قائم ندا می دهد».[۴۷]

با این همه، حدیث‌هایی وجود دارد که در آن‌ها می‌خوانیم:

«جبرئیل ندا می دهد که حق با علی(ع)و شیعیان اوست و شیطان می گوید: حق با عثمان و طرفداران اوست.»[۴۸]

«جبرئیل می‌گوید: علی(ع) و شیعهٔ او رستگارند و شیطان می‌گوید: فلانی و طرفداران او رستگارند، یعنی مردی از بنی‌امیه.»[۴۹]

یا به صورت مجمل آمده است که،

«شیطان می‌گوید فلانی مظلوم کشته شده است.»[۵۰]

آن چه صحیح به نظر می‌رسد، همان ندای جبرئیل به نام و نسب مهدی(ع) است و این که جبرئیل از علی(ع) و ابلیس از عثمان سخن بگویند قابل پذیرش نیست. دلایل این سخن چنین است:

الف) آن چه از علی(ع) و عثمان سخن می‌گوید فقط سه روایت است. چون هر دو مربوط به پاسخ امام ششم به مردی همدانی است.[۵۱] دیگری، خبری است که شیخ مفید و شیخ طوسی آورده‌اند.[۵۲] البته در این خبر، نام عثمان مطلق آمده لذا بعضی احتمال داده‌اند که مراد، «عثمان بن عنبسه» یعنی سفیانی است.[۵۳] ولی ثبوت این نام برای سفیانی محل تردید، بلکه غیرقابل قبول است و با توجه به مقابلهٔ آن با نام علی(ع) نمی‌تواند غیر از «عثمان بن عفان» باشد. در غیر این چند روایت ـ که البته اسناد مختلفی دارند ولی مضمون آن‌ها دو تا بیش‌تر نیست ـ به نام عثمان تصریح نشده است، بلکه در چند روایت «فلان» آمده و در دو روایت (۲۷ و ۲۸ باب ۱۴ نعمانی) تعبیر «مردی از بنی امیه» اضافه شده است که به نظر می‌رسد تفسیر راوی است نه گفتار معصوم. در یک حدیث نیز چنین می‌خوانیم: «جبرئیل می‌گوید حق با علی(ع) و شیعیان اوست و ابلیس می‌گوید حق با سفیانی و شیعهٔ اوست.»[۵۴] در حدیثی از کتاب فضل بن شاذان هم قسمت نخست که ندای جبرئیل دربارهٔ علی(ع) است،آمده و حرفی از ندای ابلیس نیست.[۵۵] این حدیث به خاطرنام بردن از نفس زکیه و تطبیق او بر محمدبن [عبدالله بن] الحسن قابل تردید است.

در مجموع به نظرمی‌رسد یا کلمهٔ علی(ع) و عثمان از اضافه‌ها یا اشتباه‌های راویان باشد و یا مراد از «کسی که مظلوم کشته شده» یا «مردی از بنی‌امیه» همان سفیانی است ـ که در نقل شیخ صدوق به آن تصریح شده است ـ نه عثمان بن عفان. زیرا: شیخ صدوق، ندای ابلیس را این گونه نقل کرده که می‌گوید:

«حق با سفیانی و طرفداران اوست.»[۵۶]

ب) امروز ـ که نزدیک به چهارده‌قرن از نزاع‌طرفداران‌امیرمؤمنان(شیعة علی= الشیعه) و

هواداران عثمان (شیعة عثمان = العثمانیه) گذشته است ـ تقریباً بیش‌تر مردم جهان از این دو گروه اطلاع لازم و کافی را ندارند چه رسد به هنگام ظهور که معلوم نیست با وجود ظلم وفساد فراوان چه اندازه مسلمان وجود داشته باشد تا علی(ع) و عثمان بن عفان را بشناسند. پس چگونه ممکن است جبرئیل و ابلیس فریادی بزنند که اکثریت مخاطبان آن را نمی‌فهمند و به منظور آنان پی نمی‌برند؟! به علاوه چرا معاویه در مقابل علی(ع) قرار داده نشده یا دو نفر دیگر که مدار حق و باطلند، معرفی نشده‌اند؟ قاعده این است: آن زمان که جبرئیل مردم را به مهدی(ع) هدایت می‌کند، ابلیس، دشمن او را معرفی کند، چنان‌که در نقل صدوق آمده است که ابلیس به سفیانی دعوت می کند. پس به نظر می‌رسد این چند روایت که از علی(ع) و عثمان سخن می‌گوید، متأثر از موقعیت آن زمان و حزب بندی‌های صدر اسلام و تاریخ ائمه است؛ توضیح این که پس از قتل عثمان دو گروه (حزب) با نام‌های « شیعة علی(ع)» و «شیعة عثمان» به وجود آمدند و با «الشیعه» و «العثمانیه» تشخص یافتند.[۵۷] این ذهنیت عام در دوره‌های بعدی نیز وجود داشته و بر اساس آن در این احادیث تغییراتی ایجاد شده است. به ویژه که درادامهٔ روایت می‌گوید: «عثمان مظلوم کشته شد، پس انتقامش را بگیرید.» و این مطلب مربوط به دورهٔ بنی‌امیه است که عثمانیه در مقابل شیعیان سیاسی امیرالمؤمنین(ع) قرار داشتند، ولی هنگام ظهور، این امر موضوعیتی نخواهد داشت.

ج) به طور کلی روایت‌هایی که ندای جبرئیل را مربوط به علی(ع) و ندای ابلیس را مربوط به عثمان می‌داند، با حدیث‌هایی که ندای جبرئیل را دربارهٔ معرفی قائم و ندای ابلیس را انحراف مردم از او می‌داند، توان مقابله ندارد چون این روایت‌ها انسجام ندارد. نیز، تعدادی از خبرها، مضمون ندای ابلیس را بیان نکرده و آن را برای ایجاد تردید میان مردم و انحراف از ندای جبرئیل ـ یعنی یک عنوان کلی ـ می‌داند.

در ادامهٔ بحث از مضمون ندای آسمانی لازم است به خبرهای واحد دیگری اشاره شود که مضمون صدا را مطالب دیگری غیر از آن چه گفته شد، می‌داند. در این احادیث می‌خوانیم:

۱ـ «از شدت جنگ، منادی راستگویی ندا می کند که جنگ و کشتار برای چیست؟ صاحب شما فلانی است.»[۵۸]

۲ـ «وقتی سفیانی به بیداء رسید، ندا کننده‌ای از آسمان فریاد بر می آورد که: ای بیداء، این قوم را نابود کن.»[۵۹]

۳ـ «جبرئیل پیشاپیش قائم ندا می کند که بیعت از آن خداست.»[۶۰]

۴ـ «ندای آسمانی می گوید: ای پرندگان آسمان و درندگان زمین از گوشت بدن جباران سیر شوید.[۶۱]»

● روایت هایی که ندای جبرئیل را مربوط به علی(ع) و ندای ابلیس را مربوط به عثمان می داند، با حدیث هایی که ندای جبرئیل را دربارهٔ معرفی قائم و ندای ابلیس را انحراف مردم از او می داند، توان مقابله ندارد

مورد اولی مطابق مجموع روایت‌های نداء است مگر آن که جملهٔ «جنگ و کشتار برای چیست» را اضافه دارد، ولی اصل این که ندای جبرئیل دربارهٔ معرفی قائم است، مطابق دیگر احادیث و اضافه احتمالاً از روات است؛ چون دراخبار دیگری این اضافه وجود ندارد. بقیه موارد نیز همین‌گونه است؛ یعنی منفرد است و روایت دیگری در تایید آن‌ها به چشم نمی‌خورد. علاوه بر این چند مورد، اخباری هست که می‌گوید:

«ندایی از سوی دمشق خواهد آمد»،[۶۲]

ولی این روایت‌ها یا مربوط به علایم ظهور نیست[۶۳] و دربارهٔ فَرَج به معنی عام آن وارد شده است و یا هرگز از زبان معصوم صادر نشده است.

در خاتمه، ذکر این نکته هم لازم است که اخبار مربوط به ندای آسمانی آن‌گونه که برخی گفته‌اند، اختصاص به شیعه ندارد،[۶۴] بلکه در منابع کهن و متأخر اهل سنت نیز فراوان نقل شده است.[۶۵]

ادامه دارد

۱. شهید سید محمد صدر در «موسوعة الامام المهدی» و به ویژه کتاب «تاریخ الغیبة الکبری»؛ علامه جعفر مرتضی عاملی در کتاب «دراسة فی علامات الظهور» و اسماعیل اسماعیلی در مقالهٔ «بررسی نشانه‌های ظهور»، چاپ شده در کتاب «چشم به راه مهدی»، شاید از معدود کسانی باشند که در این موضوع قلم زده‌اند، ولی با توجه به گستردگی روایت‌ها ، بررسی بیش‌تری لازم است تا تلاش‌های اینان تکمیل گردد.

۲. رجوع کنید به «الغیبه نعمانی»، باب ۱۶: «ما جاء فی المنع من التوقیت والتسمیة لصاحب الامر». البته در این باب روایتی چند ذکر شده که امام فرموده است،این موضوع یعنی ظهور، زمان مشخصی داشت و چون مردم افشا کردند به تأخیر افتاد، ولی به فرض صحت این روایت‌ها، خواهیم گفت که این مربوط به گذشته است و امام فرموده که پس از آن هیچ وقتی تعیین نشد. (ر.ک: روایت‌های نهم و دهم، همان باب).

۳. آیا ظهور نزدیک است، ص ۱۶۹.

۴. مجله انتظار، ش ۵، ص ۱۷.

۵ و۶ . رجال الکشی (اختیار معرفة الرجال)، صص ۲۲۴ و ۲۲۵.

۷. غالیان، ص ۲۴۴.

۸. در جلد اول و دوم «معجم احادیث المهدی» که به احادیث پیامبر اختصاص دارد، احادیث زیادی از صحابه و تابعین نقل شده و به کتاب‌هایی مانند «الفتن ابن حماد»، ارجاع شده است. در پاورقی هر حدیث هم اشاره شده که سند به رسول خدا(ص) نمی رسد. در عین حال این پرسش باقی است که اگر این احادیث از رسول خدا نقل نشده و به اصطلاح موقوف است، چرا روی کتاب، عنوان «قسم احادیث النبی» ذکر شده است؟!

۹. برای نمونه رجوع کنید به روایت‌های شماره ۴۳۵، ۴۴۴، ۴۵۱، ۴۵۵، ۴۷۲ و۴۷۹ در «الغیبه» شیخ طوسی.

۱۰. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۶۶.

۱۱. اشراط الساعة فی مسند احمد، ص ۲۶۲ به بعد.

۱۲. الغیبه نعمانی، ص ۲۵۵ (ح اول، باب علامات الظهور) توجه به این نکته لازم است که به دلیل کثرت نقل از کتاب الغیبه نعمانی تلاش می‌شود به شمارهٔ حدیث و شمارهٔ باب در متن یا پی‌نوشت اشاره شود؛ چون کتاب دارای چاپ‌های متعدد است و آن‌چه در دسترس بوده، چاپ فارس حسون است، ولی برای بررسی به چاپ تحقیق

آقای غفاری هم مراجعه شده است.

۱۳. دربارهٔ برگشت جعفر هنگام فتح خیبر و شهادت او در جنگ موته، ر.ک: السیرة النبویه، ج ۲، ص ۳۵؛ تاریخ الیعقوبی، ج ۱، ص ۳۸۴.

۱۴. السیرة النبویة، ج ۲، ص۴۰۰ . تاریخ الیعقوبی، ج ۱، ص ۳۷۷.

۱۵. تاریخ الیعقوبی، ج۱، ص ۳۶۴؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۴۲۶.

۱۶. مقاتل الطالبیین، صص ۱۵۶ - ۱۵۸؛ انساب الاشراف ۳۲۰/۲ .

۱۷. همان، ص ۱۵۲.

۱۸. منطقه جبال به قسمت مرکزی و غربی ایران قدیم اطلاق می‌شده است. همدان، اصفهان و قم جزو این منطقه بوده است.

۱۹. مقالات الاسلامیین، صص ۲۲ و ۲۳؛ فرق الشیعه، ص ۳۵.

۲۰. رجال النجاشی، ج۱، ص ۹۴؛ فهرست شیخ طوسی، ص ۱۶.

۲۱. سند روایت چنین است: «ابوسلیمان، احمدبن هوذة الباهلی، قال: حدثنا ابواسحاق ابراهیم بن اسحاق النهاوندی قال حدثنا عبدالله بن حماد الانصاری عن ابان بن عثمان قال قال ابوعبدالله جعفر بن محمد(ع)» احمد بن هوذه باهلی شناخته شده نیست و دربارهٔ عبدالله بن حماد انصاری توثیق صریحی وجود ندارد.

۲۲. الغیبه نعمانی، ح ۲۱، باب ۱۴، ص ۲۶۹: «محمدبن صامت قال قلت لابی‌عبدالله ما من علامة بین یدی هذا الامر؟ قال بلی قلت و ماهی؟ قال هلاک العباسی و خروج السفیانی و قتل النفس الزکیة و الخسف بالبیداء والصوت من السماء.» در دیگر روایت‌ها، به جای هلاکت عباسی، یمانی یا خراسانی یا ... ذکر شده است. ر.ک: کمال الدین، ص ۶۷۷ و ۶۷۸ (حدیث اول و هفتم باب علائم)؛ الغیبه نعمانی، حدیث‌های ۹، ۱۱، ۱۵ و ۲۶، باب ۱۴؛ الغیبه طوسی، ص ۴۳۶؛ البرهان، ص ۱۱۴.

۲۳. ر.ک: روایت‌های شماره ۹ - ۱۱، ۱۳ - ۱۷، ۱۹ - ۲۳، ۲۵ - ۲۹، ۳۱ - ۳۵، ۵۴ و ۶۳ - ۶۷ از باب ۱۴، الغیبه نعمانی و همچنین صص ۳۰۱، ۱۴۶ و ۱۸۷، همان.

۲۴. ر.ک: الفتن، صص ۲۳۵ - ۲۳۷.

۲۵. الغیبه نعمانی، ح ۱۹ و ۲۳، باب ۱۴، صص ۲۶۸ و ۲۷۱.

۲۶. همان، ح ۱۷ و ۱۳، باب ۱۴، صص ۲۶۷ و ۲۶۲.

۲۷. لسان العرب، ج ۱۵، ص ۳۱۵ و ج ۲، ص ۵۷.

۲۸. همان، ج ۲، ص ۵۲۱.

۲۹. مفردات الفاظ القرآن، ص ۲۹۸.

۳۰. مقایسه کنید روایت‌های اول و هفتم از باب علائم کمال‌الدین(ص ۶۷۷ و ۶۷۸) و روایت ۲۱، باب ۱۴ الغیبه نعمانی (ص ۲۷۰) را با یکدیگر.

۳۱. الارشاد، ج ۲، ص ۳۶۹.

۳۲. مختصر اثبات الرجعه، چاپ شده در مجله تراثنا، ص ۲۱۷؛ الغیبه نعمانی، ص ۲۶۲، ۲۶۷ و ۳۰۱.

۳۳. الغیبه نعمانی، ح ۸ و ۱۱، باب ۱۴، ص ۲۶۰ و ۲۶۲.

۳۴. تاریخ الغیبة الکبری، ص ۵۹۷؛ مقاله بررسی نشانه‌ها، چشم به راه مهدی، ص۲۸۴.

۳۵. الغیبه نعمانی، ح ۱۷، باب ۱۴، ص ۲۶۷ و به نقل از آن بحار، ج ۵۲، ص ۲۳۴؛ در این روایت از امیرمؤمنان پرسیده شده است: «هل قَبل هذا او بعده مِن شی؟ فقال(ع): صیحة فی شهر رمضان تفزع» البته در این روایت از انتهای حکومت یک گروه سخن گفته می‌شود و «هذا» به همان برمی‌گردد.

۳۶. کمال الدین، ص ۶۷۸؛ الغیبه نعمانی، ص ۲۶۲، ۲۶۷ و ۳۰۱.

۳۷. همچنین است خبری که نعمانی و طوسی از حسن بن محبوب از امام رضا(ع) آورده‌اند که فرمود: «سه فریاد در ماه رجب خواهد بود.» (الغیبه طوسی، ص ۴۳۹؛ الغیبه نعمانی، ص ۱۸۶) این روایت علاوه بر این‌که در میان اخبار دیگر مؤید و قرینه‌ای ندارد، مضطرب است؛ چون در غیبت نعمانی به نقل از امام رضا(ع) آمده است: «عند فقدان الشیعة الرابع من ولدی»، ولی در نقل شیخ طوسی «الثالث من ولدی» است که احتمال جعل آن از سوی مدعیان مهدویت امام حسن عسکری(ع) وجود دارد. دربارهٔ مدعیان مهدویت امام یازدهم، ر.ک: الغیبه طوسی، ص ۲۱۸ به بعد.

۳۸ و ۳۹. الغیبه نعمانی، روایت‌های ۴۵ - ۴۷، باب ۱۴، ص ۲۸۰؛ الغیبه طوسی، ص ۴۴۴؛ کمال الدین، ص ۶۸۴.

۴۰. همان.

۴۱. معجم احادیث المهدی، ج ۳ ،ص ۴۶۴ (به نقل از نعمانی)؛ بحار، ج ۵۲ ،ص ۲۳۳ (به نقل از همان).

۴۲. در منابع معتبر سیره می خوانیم: وقتی انصار در عقبه دوم با رسول خدا بیعت کردند، صدایی شنیده شد که خطاب به مشرکان گفت: ای گروه عرب و قریش! این محمد(ص) و صابئی‌ها [کنایه از تازه مسلمانان] در جمره عقبه بر جنگ با شما بیعت می‌کنند. پیامبر فرمود: این صدای شیطان است. وقتی قریش سلاح برداشتند، پیامبر به انصار فرمود متفرق شوید. ر.ک: السیرة النبویه ۴۴۷/۱؛ اعلام الوری ۱۴۳/۱؛ تاریخ الطبری ۳۶۴/۲).

۴۳ . برای نمونه ر.ک به روایات ۲۷ تا ۳۲، باب ۱۴ ، کتاب نعمانی و روایت هشتم ، باب علایم، کمال الدین.

۴۴. کمال الدین، ح ۴ باب علایم، ص ۶۷۸؛ الغیبه نعمانی، ح ۲۹، باب ۴، ص ۲۷۳.

۴۵. الغیبه نعمانی، باب ۱۴، ح ۱۳، ص ۲۶۳.

۴۶. همان، ح ۲۸ و ۳۳ ، ص ۲۷۲ و ۲۷۵.

۴۷. همان، ح ۶۴ .

۴۸. همان، ح ۱۵.

۴۹. کمال الدین، ح ۴، باب علایم، ص ۶۷۸؛ الغیبه نعمانی، ح ۲۹، باب ۴، ص ۲۷۳.

۵۰ . الارشاد، ج ۲، ص ۳۷۱؛ الغیبه طوسی، ص ۴۳۵.

۵۱. الغیبه نعمانی، باب ۱۴، ح ۱۳، ص ۲۶۳.

۵۲. همان، ح ۱۹ و ۲۰، ص ۲۶۸ و ۲۶۹ .

۵۳. بحار، ج ۵۲ ، ص ۲۹۴؛ معجم احادیث المهدی، ج ۳، ص ۴۵۷ (به نقل از نعمانی).

۵۴. الارشاد، ج ۲ ، ص ۳۷۱ ؛ الغیبه طوسی، ص ۴۳۵ و ۴۵۴: «ینادی مناد من السماء اول النهار اَلا انّ الحق مع علی و شیعته ثم ینادی ابلیس فی آخر النهار من الارض الا انّ الحق مع عثمان و شیعته...»

۵۵. همان.

۵۶. کمال الدین، ح ۱۴ ، باب علایم،ص ۶۸۰ .

۵۷. مختصراثبات الرجعه، چاپ شده در مجله تراثنا، ص ۲۱۷ .

۵۸. کمال الدین، ص ۶۸۰ .

۵۹. در واقع عثمانیه همان اهل سنت هستند و شیعه عموم شیعه اند نه خصوص امامیه.

۶۰. این مضمون در روایت ۳۴ و ۳۵، باب ۱۴، الغیبه نعمانی آمده است،

ولی با توجه به آن که راوی و مضمون هر دو یکی است، آن را خبر واحد به شمار می‌آوریم. ضمناً روایت شماره ۳۴، در چاپ اخیر غیبت نعمانی وجود ندارد!

۶۱. الغیبه نعمانی، ح ۶۷، باب ۱۴، ص ۲۹۰؛ ر.ک: الفتن، ص ۲۲۹.

۶۲. الغیبه طوسی، ص ۴۵۳ و به نقل از آن؛ بحار، ج ۵۲، ص ۲۹۰.

۶۳. عقدالدرر، ص ۸۷: «عن ابی عبدالله الحسین بن علی علیهما السلام انه قال: ان لله مائدة ـ و فی روایة مأدبة ـ بقرقیسیاء یطلع مطلع من السماء فینادی: یا طیر السماء و یا سباع الارض هلموا الی الشبع من لحوم الجبارین.» باید توجه داشت که این روایت در منابع دیگر از امام صادق(ع) نقل شده است و به نظر می‌رسد صاحب عقدالدرر به جهت تشابه کنیه، آن را به امام حسین نسبت داده است. مقایسه کنید با، بحار، ج ۵۲، ص ۲۴۶.

۶۴. الغیبه نعمانی، ص ۲۸۸؛ الغیبه طوسی، صص ۴۴۱، ۴۴۲ و ۴۶۳.

۶۵. البته در یکی از این روایت‌ها (الغیبه طوسی، ص ۴۴۲) صدای دمشقی در کنار ندای آسمانی آمده است؛ یعنی همراه یکی از علایم حتمی ظهور، ولی در این حدیث تنها این ندای آسمانی به نشانه‌های حقیقی ظهور شباهت دارد و بقیه موارد مذکور، به ظهور مهدی ارتباطی ندارد و به ظاهر پیش‌گویی است. همین که ندای آسمانی و صدای دمشقی در کنار هم آمده است، این مطلب را می‌رساند که صدای دمشقی به ندای آسمانی ربطی ندارد و از آن جداست.

فهرست منابع و ماخذ

۱. آیا ظهور نزدیک است، سید محمد طباطبائی، قم، نشر مهدی یار، ۱۳۸۰.

۲. اخبارالدولة العباسیة، نویسندهٔ مجهول قرن سوم، تحقیق الدوری والمطلبی، بیروت، دارالطلیعه، ۱۳۹۱ ق.

۳. اختیار معرفة الرجال، شیخ طوسی، مشهد، دانشکده الهیات و معارف، ۱۳۴۸.

۴. الارشاد، محمدبن محمدبن نعمان (شیخ مفید)، تحقیق و نشر مؤسسه آل البیت، بیروت، ۱۴۱۶ ق.

۵. اشراط الساعة فی مسند الامام احمد و روائد الصحیحین، خالد الغامدی، بیروت، دار ابن حزم، ۱۴۲۰ ق.

۶. اعلام الوری، الشیخ الطبرسی، تحقیق و نشر مؤسسه آل البیت، قم، ۱۴۱۷ ق.

۷. انتظار (فصلنامه علمی تخصصی ویژه امام مهدی(ع))، مرکز تخصصی مهدویت، قم، ۱۳۸۱.

۸. انساب الاشراف، احمدبن یحیی بلاذری (م ۲۷۹)، تحقیق سهیل زکار و زرکلی، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۷ ق.

۹. بحارالانوار، محمدباقر المجلسی، بیروت، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳ ق.

۱۰. البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان، متقی هندی، تحقیق غفاری، قم، خیام، ۱۳۹۹ ق.

۱۱. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، جاسم حسین، برگردان آیت‌اللهی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷.

۱۲. تاریخ الطبری (تاریخ الامم والملوک)، محمدبن جریر طبری، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دارالتراث، بی تا.

۱۳. تاریخ الغیبة الکبری، محمدصدر، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۳۹۵ ق. (افست ذوالفقار قم).

۱۴. تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر (م ۵۷۱)، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۷ ق.

۱۵. تاریخ الیعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تحقیق مهنّا، بیروت، مؤسسة الاعلمی، ۱۴۱۳ ق.

۱۶. التنبیه والاشراف، علی بن حسین مسعودی، قاهره، دارالصاوی، بی تا.

۱۷. التشریف بالمنن معروف به الملاحم، رضی الدین سیدبن طاوس، تحقیق و نشر، مؤسسه صاحب الامر، قم، ۱۴۱۶ ق.

۱۸. چشم به راه مهدی (مجموعه مقالات)، مقالهٔ بررسی نشانه‌های ظهور، اسماعیل اسماعیلی، قم، دفتر تبلیغات، ۱۳۷۸.

۱۹. دادگستر جهان، ابراهیم امینی، قم، انتشارات شفق، ۱۳۸۱.

۲۰. رجال النجاشی، تحقیق النائینی، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۸ ق.

۲۱. سیر اعلام النبلاء، محمدبن احمد الذهبی، بیروت، مؤسسة الرسالة ۱۴۱۴ ق.

۲۲. السیرة النبویة، عبدالملک بن هشام (م ۲۱۳)، تحقیق، سقا و دیگران، بیروت دارالمعرفة، بی تا.

۲۳. شرح الاخبار فی فضائل ائمة الاطهار، قاضی نعمان مغربی (م ۳۶۳)، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۹ ق.

۲۴. صحیح مسلم، مسلم بن حجاج نیشابوری، بیروت، دارالتعارف، ۱۴۰۶ ق.

۲۵. ضحی الاسلام، احمد امین، بیروت، دارالکتاب العربی، بی تا.

۲۶. عصر الظهور، علی کورانی، قم، دفتر تبلیغات، ۱۴۰۸ ق.

۲۷. عقدالدرر فی اخبار المنتظر، یوسف بن یحیی الشافعی، تحقیق الحلو، القاهره، مکتبة عالم الفکر، ۱۳۹۹ ق.

۲۸. غالیان، کاوشی در جریان‌ها و برآیندها، نعمت‌الله صفری، مشهد، آستان قدس، ۱۳۷۸.

۲۹. الغیبه، محمدبن ابراهیم بن ابی زینب النعمانی، تحقیق فارس حسّون کریم، قم، انوارالهدی، ۱۴۲۲ ق.

۳۰. کتاب الغیبه، محمدبن الحسن الطوسی، تحقیق الطهرانی و ناصح، قم، مؤسسة المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۷ ق.

۳۱. الفتن، نعیم بن حماد المروزی (م ۲۲۹)، تصحیح مجدی الشوری، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۲۰۰۲ م.

۳۲. فرق الشیعة، حسن بن موسی النوبختی، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۴ ق.

۳۳. الفهرست، الشیخ الطوسی، تحقیق: عبدالعزیز الطباطبائی، قم، مکتبة المحقق الطباطبائی، ۱۴۲۰ ق.

۳۴. الکافی، محمد بن یعقوب الکلینی، تحقیق، علی اکبر غفاری، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۵ ق.

۳۵. کمال الدین و تمام النعمة، محمدبن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، تحقیق غفاری، قم، جامعه مدرسین، چاپ چهارم، ۱۴۲۲ ق.

۳۶. لسان العرب، ابن منظور، بیروت، دار صادر، بی تا.

۳۷. مختصر اثبات الرجعة، فضل بن شاذان (م ۲۶۰)، تحقیق الموسوی، چاپ شده در مجله تراثنا، ش ۱۵، ۱۴۰۹ ق.

۳۸. معجم احادیث المهدی، تألیف و نشر، مؤسسة المعارف الاسلامیة، قم، ۱۴۱۱ ق.

۳۹. معجم مفردات الفاظ القرآن، راغب اصفهانی، تحقیق مرعشلی، بیروت، دارالفکر، بی تا.

۴۰. مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی، تحقیق احمد صقر، قم، مکتبة الحیدریه، ۱۴۲۳ ق.

۴۱. مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، ابوالحسن اشعری (م ۳۲۴) تصحیح هلموت ریتر، دارالنشر، ۱۴۰۰ ق.

۴۲. مکتب در فرایند تکامل، حسین مدرسی طباطبایی، برگردان ایزدپناه، نیوجرسی، نشر داروین، چاپ دوم، ۱۳۷۵.

۴۴. نسب قریش، مصعب بن عبدالله الزبیری (م ۲۳۶)، قاهره، دارالمعارف.